**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۸/۰۸/۹۲ امارات معتبره - تفصیلاتی در حجیت ظهور - تفصیل بین ظواهر کتاب و ظواهر سنت

**حجیت ظواهر(تفصیل بین ظواهر کتاب و سنت)**

بحث در مورد تفصیلات حجیت ظهور بود یکی از تفصیلاتی که در حجیت ظهور هست تفصیل بین ظواهر کتاب و ظواهر سنت هست که اخباریها به این تفصیل قائل هستند در کتابهای اصولی وجوهی برای این تفصیل ذکر کرده‌اند. البته احتمال زیاد می‌دهم که برخی از این وجوه، وجوهی هست که خود اصولیون برای توجیه کلام اخباریون ذکر کرده باشند. همه این استدلالات در کلامات اخباریها نباشد. در فوائد المدنیه مرحوم استرآبادی وجوهی که هست همه اینها نیست بعضی از این وجوه هست و اصلاً وجوه قوی‌تر را آنها ندارند وجوهی که معمولاً توجیهاتی که در کلمات اصولیون در کلمات اصولیون برای حرفهای اخباریها مطرح می‌شود قوی‌تر هست و چارچوب فنی‌‌تری دارد علی أی تقدیر ما اکتفاء می‌کنیم به بعضی از این وجوه و درباره‌اش صحبت می‌کنیم. یکی از این وجوه این هست که گفتند از نظر اتباع متشابه نهی شده و ظواهر جزء متشابهات هستند بنابراین نباید تبعیت بشود این یک تقریب. یک تقریب دیگر این هست که ظواهر ولو احتمالاً جزء متشابهات هست چون احتمال دارد جزء متشابهات باشد بنابراین از اعتبار می‌افتد در این تقریب پاسخ‌های مختلفی در کلمات آقایان اصولیون مطرح شده مفصل‌تر از همه مرحوم آقای صدر این بحث را تعقیب کرده بنابر تقریرات آقای هاشمی هفت‌تا جواب در کلام ایشان به این تقریب آمده من نمی‌خواهم همه این کلمات را بحث کنم. سه‌تا پاسخ از پاسخهایی که در کلمات آقای صدر وارد شده می‌پردازیم و بعضی نکات دیگر را هم ضمیمه می‌کنیم. یکی از پاسخ‌ها این هست که اصلاً آیا مقدمه اول که گفتید که از اتباع متشابه نهی شده این مقدمه صحیح هست یا صحیح نیست؟ ایشان در این مقدمه اول مناقشه می‌کند

که نه از اتباع متشابه نهی نشده. پرسش: یعنی در کبری اشکال کردند؟ پاسخ: نه. عیب ندارد کبری بفرمایید.

حالا این آیه شریفه را ما بخوانیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آَیَاتٌ مُحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آَمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَاب»[[1]](#footnote-1) مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که در این آیه صریحاً از اتباع متشابه نهی نشده بلکه از این جهت که اتباع متشابه طریقه اهل زیغ قرار داده شده استفاده می‌شود که اتباع متشابه کار نادرستی است حالا ببینیم آیا علی وجه الاطلاق این اتباع متشابه نهی شده و مبغوض شمرده شده یا نه؟ ایشان می‌فرمایند این ظاهر آیه این هست آیه دو قسم کرده می‌گوید ما محکم داریم متشابه داریم کسانی که در قلبهایشان انحراف هست و از مسیر راست برکنار هستند اینها متشابه را اخذ می‌کنند ایشان می‌گوید ظاهر این، این هست که فقط متشابه را اخذ می‌کنند اما اگر کسی متشابه را اخذ کند در پرتو محکمات این آیه نمی‌خواهد آن را نفی کند. بنابراین اخذ متشابه را در آیه به طور مطلق نهی نکرده انحصار مأخوذ به متشابه مبغوض است که فقط متشابه را انسان اخذ کند بعد توضیحاتی در مورد این وجه دادند. البته آقای صدر در مورد این آیه شریفه می‌فرمایند آیه محکم و متشابه به نحو مطلق نهی از اتباع متشابه نکردند بلکه تبعیت از متشابه به تنهایی بدون مراجعه به محکمات را نفی کردند بعد توضیحاتی در این مورد می‌دهند. مثلاً توضیح می‌گویند وقتی دو قسم کردند گفتند این قسم داریم، این قسم داریم بعد گفتند این قسم را تبعیت می‌کنند این یعنی اینکه فقط این قسم را تعبیت می‌کنند. ولی من اصل این استدلال را چون دو قسم کردند بنابراین می‌گویند از این تبعیت می‌کنند یعنی فقط از این تبعیت می‌کنند به این معنی هست نفهمیدم. فرض کنید شما بگویید که میوه‌های این باغ دو قسم است یک قسمش حلال است یک قسمش حرام است آدمهای بد می‌روند میوه‌های حرام را می‌خوردند این معنایش این است که

میوه‌های حرام اگر تنها بخوریم حرام است اگر تنها بخوریم اشکال دارد باهم بخوریم اشکال ندارد؟! از کجای آیه این مطلب در می‌آید مجرد اینکه دو قسم ... چیزی از آن در نمی‌آید این یک نکته، نکته دیگر اینکه اصل این حالا ملاحظه می‌فرمایید تقریباتی که بخصوص در تحریر آقای حائری یک قدری مفصل‌تر این را بیان کردند نکته دوم اینکه ببینید اینکه شما می‌فرمایید که به متشابه مراجعه می‌کنند بدون مراجعه به محکمات، ولی اگر با مراجعه با مراجعه به محکمات به متشابه مراجعه بشود اشکالی ندارد یا به تعبیر دیگری در پرتو محکمات عمل به متشابهات مانعی ندارد ببینید با مراجعه به محکمات آیا متشابه هنوز متشابه باقی می‌ماند یا متشابه باقی نمی‌ماند؟ اگر متشابه حتی بعد از یعنی متشابه فرض این است که مراد متشابه این هست که چند معنایی هست ولو یکی از معانیش ظاهر هم باشد احتمالات متعدد چون دارد همین مقدار کافی هست بر اینکه متشابه در مورد یک آیه صدق کند. خب اگر با این فرض با این پیش فرض که متشابه ظاهر را می‌گیرد بعد از مراجعه به محکم، متشابه هنوز متشابه هست؟ هنوز چند معنایی است یا نه؟ بله اگر بعد از مراجعه به محکم، متشابه معنایش روشن شد واضح شد. خب عیب ندارد ما به آن اخذ می‌کنیم ولی شما این را نمی‌خواهید بگویید می‌خواهید بگویید که حتی مراجعه به محکمات هم هنوز متشابه ظاهر است نص نمی‌شود هنوز ظاهر هست و احتمال خلاف هست بنابراین بگوییم که اینجا هم ما می‌توانیم متشابه را اخذ بکنیم دلیلی بر آن نیست. بعضی روایات هم ما داریم که می‌گوید که ... روایتی هست در عیون الاخبار «حدثنی ابی رضی الله عنه» من از نور الثقلین نقل می‌کنم «قال حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن ابی عن أبیه عن أبی حیون مولی الرضا علیه السلام قال من رد متشابه القرآن إلی محکمه هدی إلی صراط مستقیم، ثم قال علیه السلام : ان فی اخبارنا متشابها کمتشابه القرآن، و محکما کمحکم القرآن، فردوا متشابهها إلی محکمها، ولا تتبعوا متشابهها دون محکمها فتضلوا»[[2]](#footnote-2) این روایت حالا صرفنظر از بحث سندیش که أبی حیون مولی الرضا توثیق ندارد ممکن است شخصی به این تمسک کند برای

تأیید فرمایش آقای صدر. ولی ردّ متشابه به محکم این نیست که ما بخواهیم با مراجعه به محکم ببینیم آیا معنای مخالف این هست یا مخالف این نیست؟ اگر مخالف نبود به او عمل کنیم نه ردّ متشابه به محکم این است که در پرتو محکم، متشابه از تشابه‌اش خارج می‌شود. به او ردّ می‌شود یعنی اینکه معنای متشابه که قبل از مراجعه به محکم معلوم نبود با مراجعه به محکم معنایش معلوم می‌شود و مفادش مشخص می‌شود ولی آن چیزی که محکمات اصلاً به آن کاری ندارند نفیاً و اثباتاً. این ربطی به این آیه ندارد و به تعبیر دیگر یک موقعی یک آیه قرآن هست مجمل هست با مراجعه به یک محکم یکی از این معنای تعیّن پیدا می‌کند خب عیب ندارد این ردّ محکم به متشابه است یا حالا یک جایی ظاهری هم هست ولی به نص مراجعه می‌کنیم می‌فهمیم که مراد از این ظاهر خلاف ظاهر است حالا این هم اگر ردّ محکم به متشابه صدق بکند به هر حال عیب ندارد ولی نه یک ظاهری آیه قرآن هست مراجعه می‌کنیم به محکمات قرآن محکمات قرآن نسبت به این نفیاً و اثباتاً چیزی نگفته‌اند این ردّ محکم به متشابه نیست مراجعه به محکم غیر از این است که ردّ کنیم متشابه را به محکم ردّ کردن متشابه به محکم یعنی معلوم شدن معنای متشابه بعد از مراجعه به محکم و این غیر این بحث ماست اینها می‌گویند که شما به هر حال بعد از اینکه مراجعه به محکمات هم کردید چون ظاهر هنوز بر ظاهر خودش باقی است و به مرحله نصوصیت نمی‌رسد بنابراین این آیه از آن نهی کرده این است که پاسخ اولی که شهید صدر مطرح کردند به نظر تمام نمی‌رسد.

پاسخ دیگری اینجا مطرح کردند آن این است که این آیه از اتباع متشابه علی وجه الاطلاق نهی نکرده می‌گوید اگر شما به متشابه مراجعه کنید «وَابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ» به غرض تأویلش آن منهی است یعنی تأویل متشابه منهی است. و حمل ظاهر بر ظاهر خودش، معنای ظاهریش تأویل نیست بنابراین داخل در نهی نیست این تقریبی که مطرح شده آقای صدر اینجا این تقریب را می‌پزیرند ولی داخل یک بحث مفصلی می‌شوند در مورد اینکه مراد از تأویل چی هست؟ من نمی‌خواهم آن بحث را مطرح کنم ولی اجازه بدهید یک توضیحی در مورد آیه

عرض بکنم ابتداءً آیه می‌گوید «فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ» این آیه دو گونه تقریب می‌شود کرد یک طور تقریب این است که اتباع متشابه به قصد تأویل طریقه اهل زیغ شمرده شده و مبغوض دانسته شده این یک تقریب، تقریب دوم به ذیل آیه تمسک کنیم «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» به صدر بخواهیم تمسک کنیم خب مبتنی بر این هست که حمل ظاهر بر ظاهرش مصداق تأویل شمرده بشود که حالا این مثلاً مطلب نیست حالا توضیحش را عرض می‌کنم. اما در مورد ذیل آیه، اصل استدلال به ذیل، چون استدلال به صدر یک مشکل دیگری هم علاوه بر این دارد آن این است که این آیه فرض کنید تأویل هم باشد حمل ظاهر بر ظاهر ولی آن ممکن است شخص این اشکال را کند که آنکه طریقه اهل زیغ شمرده شده مجموع من حیث المجموع است جایی که داعی بر اتباع متشابه هم ابتغاع الفتنة باشد هم ابتغاع تأویله باشد می‌گوید اهل زیع به انگیزه ابتغاع فته و ابتغاع تأویل متشابه را پیروی می‌کنند اما اگر کسی فقط به انگیزه تأویل باشد نه به انگیزه ابتغاع الفتنة ممکن است شخص بگوید داخل در مفاد آیه نیست. ولی به نظر می‌رسد با توجه به اینکه خود ابتغاع الفتنة مبغوض هست مبغوض مستقل است اگر ابتغاع تأویل مبغوض نباشد ذکرش لغو است مبغوض مستقل نباشد. فرض کنید که اگر کسی بگوید که کسی که بخوابد و حدثی از او صادر شود وضویش باطل می‌شود اگر ما می‌دانیم حدث صادر شدن وضو را باطل می‌کند چه خواب باشد چه خواب نباشد اینجا اگر خواب مستقل نباشد در تأثیر ذکر خواب لغو است چه تأثیری دارد فرض این است آن حدث علت تامه هست برای ابطال وضو. بله ما ممکن است بگوییم که این ناظر به تنویع است یعنی در بعضی موارد ناظر به تنویع است یعنی بگوییم کسانی که به خاطر ابتغاع فتنه یعنی بعضی موارد ابتغاع فتنه است بعضی موارد ابتغاع تأویل هست خب عیب ندارد اشکالی ندارد خوب است. یا اینکه فرض کنید یک جایی این طوری گفتیم حالا این طوری مطلب را مطرح کنیم می‌گوییم «زید نام و احدث فبطل وضوه» به صورت کلی نگوییم یک قضیه شخصیه‌ای «نام و احدث فبطل وضوه» خب اگر قرار باشد که نوم علت تامه نباشد احداث خودش

علت تامه است برای ابطال وضو ضمیمه کردن نوم چه نکته‌ای دارد تعبیری مرحوم شیخ شبیه این در آیه رفع دارند که ادعای اینکه مخصوص بهذه الامة مجموع من حیث المجموع هست شتت من الکلام اگر فرض این است که پنج‌تایش مخصوص به این امت هست چهارتایش مخصوص به این امت نیست آن پنج‌تا را ذکر می‌کردیم ذکر آنها ضمیمه کردنِ آن چیزی که هیچ تأثیری ندارد در اختصاص لغو است. این هم این طوری هست. به نظر می‌رسد که «ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ» یا به اعتبار این هست که اینها، این دوتا عامل که هر کدام یکی از این عاملها عامل تامی هستند برای مبغوضیت فعل این هر دو را دارند که طبیعتاً اشد بغضاً می‌شود امثال اینها بنابراین یا به نحو تنویع هست یعنی بعضی وقتها به جهت کلام مفسرین است این موضوع هم مطرح شده که بعضی وقتها کأنه ابتغاع الفتنة هست بعضی وقتها ابتغاع تأویل هست و این نکته را هم ضمیمه بکنم اینکه ما می‌گوییم به معنای این نیست که واو به معنای أو است بیضاوی این را آورده بعضی از محشیینش در حاشیه آورند که این یعنی اینکه واو به معنای أو است، نه تنویع واو به معنای أو نیست فرض کنید می‌گوییم «الکلمة اسم و فعل و حرف» این واو به معنای أو نیست بلکه معنایش این است که بعضی افراد کلمه اسم است بعضی افراد کلمه فعل است بعضی افراد حرف است. یک اسم جنس را به نحو اهمالی به افرادش می‌شود نسبت داد مثلاً می‌گوییم حیوان این است و این است و این است و این است نمی‌خواهیم بگوییم که حیوان تمام افراد حیوان است. حیوان علی نحو الاجمال یعنی به نحو قضیه مهمله اسم جنس را می‌شود به تک تک افرادش نسبت داد به نحو قضیه مهمله فقط تفاوتش این است که اگر متکلّم در مقام بیان باشد به نحو تنویع ذکر کردن خلاف در مقام بیان بودن است. از یکی ما رفع ید می‌کنیم تنویع یعنی ما می‌خواهیم بگوییم متکلّم در مقام بیان اینکه کجا این است، کجا این است، کجا این است، نیست. ولی نه اینکه واو را به معنای أو می‌گیریم ما می‌گوییم حیوان این است و این است و این است و این. اما کجا حیوان مثلاً گاو است؟ کجا حیوان گوسفند است؟ کجا حیوان انسان هست؟ و امثال اینها این را نمی‌خواهیم بیان کنیم. این تنویع که می‌خواهیم بگوییم واو تنویعی واو

به معنای أو نیست گاهی اوقات اینها با همدیگر خلط می‌شود علی أی تقدیر حالا چه واو را به معنای تنویع بگیریم چه بگوییم که از اینکه ابتغاع الفتنة خودش مبغوض شارع هست جایی که تبعیت از متشابه به قصد فتنه باشد خودش مبغوض است از آن استفاده می‌شود که تبعیت متشابه به قصد تأویل هم مبغوض است این تقریب استدلال این تیکه اول.

تقریب استدلال «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» یک بحثی در اینجا در میان مفسرین از قدیم بوده که این «وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» عطف به الله است یا واو «وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» مستأنفه است؟ حالا تعبیر مستأنفه اینجا می‌کنند من خیلی مستأنفه را نمی‌پسندم این تعبیر را. حالا این هم یک بحث ادبی را عرض کنم بعضی جاها که واو مستأنفه تعبیر می‌کنند در واقع مستأنفه نیست عطف جمله به جمله است واو،‌واو عطف است بحث سر این هست که این واو عطف مفرد به مفرد است یعنی «وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» عطف به الله است یا جمله «وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آَمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» این عطف به «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ» است.

پرسش: ... پاسخ: نه حالا بحث حالیه بماند. پرسش: ... استیناف ادبی است استیناف معنایی نیست ... پاسخ: بحثی که اینجا دارند در مقابل واو عاطفه قرار می‌دهند می‌گویند «الواو للعطف أو للاستیناف» بحث من این است که واو استیناف به این معنایی که اینجا هست در مقابل واو عطف نیست این واو، واو عاطفه است ولی عطف مفرد بر مفرد است یا عطف جمله به جمله است؟ یعنی بحث را این طور باید مطرح کرد که آیا عطف جمله به جمله است یا عطف مفرد به مفرد است؟ حالا این خیلی این بحثش مهم نیست.

اولاً تقریب استدلال به این آیه یا مبتنی بر این هست که «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ» را بر اینجا وقف کنیم. بگوییم که تأویل متشابهات را فقط خدا می‌داند خب اگر این باشد استدلال به آیه می‌گوید متشابهات را تأویل متشابهات را شما نمی‌دانید فقط خدا می‌داند پس بنابراین نمی‌شود به متشابهات که ظواهر کتاب هم جزء آنها هست تمسک کرد ولی کسانی که «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلَّا اللَّهُ» را «إِلَّا اللَّهُ»

به اینجا وقف می‌کنند تأویل را به یک معنای خاصی می‌گیرند تأویل را به معنای زمان قیامت و نمی‌دانم اجل این امت و اینکه آیا دین پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) نسخ می‌شود یا نسخ نمی‌شود و امثال اینها گرفته‌اند اصلاً به این معنایی که ما برای تأویل معنی می‌کنیم معنی نمی‌کنند مراجعه کنید به تفسیر طبری آنها اصلاً به این معنی، معنی نمی‌کنند آنهایی که تأویل را به معنای تفسیر آیات می‌گیرند از مقوله تفسیر می‌گیرند «وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» را عطف به الله می‌گیرند پس بنابراین به این تقریب استدلال ناتمام است یک تقریب دیگر هست که متناسب با تقریب اخباریها هست آن این است ولو «وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» عطف به الله است ولی روایات متواتر داریم در اینکه مراد از «وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند و از این روایات حصر «وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» بر ائمه معصومین (علیهم السلام) استفاده می‌شود بنابراین این معنایش این هست که افراد عادی غیر معصوم تأویل متشابهات را می‌‌دانند پس بنابراین معنی کردنِ ظواهر به معنای ظاهریشان این درست نیست فقط باید از طریق معصومین (علیهم السلام) این مطلب را دانست.

پرسش: این فرمایش شما مبتنی بر این است که واو استینافیه نباشد درست است؟ ... پاسخ: نه عرض من این هست که تقریب اولی این بود که اگر واو را عطف جمله به جمله بگیریم استدلال تام می‌شود یک تقریب این بود براساس واوِ عطف به جمله به جمله تقریب بکنیم که عرض کردم که علاوه بر اینکه آنها تأویل را هم به این معنی می‌‌گیرند نیازی نیست استدلال را بر این پایه استوار کنیم یک تقریب دیگر دارد آن این است که «وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» عطف هم باشد با توجه به روایات متواتری که مراد از «وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» ائمه معصومین (علیهم السلام) می‌داند استدلال تمام می‌شود. علی أی تقدیر هر دو تقریب اینها یک مقدمه مشترک دارد آن این است که حمل ظاهر بر معنای ظاهری تأویل باشد. و این خودش بحثی هست که باید ببینیم که آیا واقعاً تأویل هست یا تأویل نیست؟ در مورد تأویل خیلی در کلمات مفسرین بحثهای زیادی هست. آیا تأویل از مقوله معناست یا از مقوله واقعیت خارجی است یعنی از مقوله مدلول است یا شؤون

دلالت هست یا از چیزهای دیگر هست؟ بحثهای مفصلی هست حالا من آن چیزی که به نظرم می‌رسد و تصور می‌کنم که درست باشد آن را عرض می‌کنم خیلی وارد تفصیل قضیه نمی‌شوم.

پرسش: شما ظواهر را چطور ... پاسخ: نه مقدمه دوم است آن را بحث می‌کنیم. گفتیم دوتا مقدمه هست مقدمه اول این است که نهی از اتباع متشابه شده و ظواهر هم جزء متشابهات هست. گفتیم که نهی از اتباع متشابه بر وجه مطلق نشده نهی از اتباع متشابه به قصد تأویل یعنی در واقع تأویل متشابه ممنوع است ما ولو ظواهر هم جزء متشابهات باشد ولی حمل ظواهر بر معنای ظاهری‌شان تأویل نیستند آن مقدمه بعدی را بعد بحث می‌کنیم مقدمه دوم را بعداً صحبتش را می‌کنیم.

خب اصل معنای تأویل به معنای ارجاع است أوّله أی أرجعه، صیّره، غیّره مسیر اصلی‌اش تغییر بدهیم به مسیر دیگر در بیاوریم بعضی تفسیرها هست می‌گوید التأویل، التغییر. ولی آنکه مشهور هست این دوتا هم به یکجا برمی‌گردد می‌گوید تأویل ارجاع است که این هم ارجاع هست یعنی آن چیزی که از مسیر طبیعی‌اش هست به یک مسیر دیگری بازگرداندن. تأویل گاهی اوقات به معنای مصدر هست گاهی اوقات به معنای اسم مفعول هست ولو اصلش مصدر است ولی به معنای اسم مفعول یا اسم مکان بفرمایید مَرجِع و مسیر آن عاقبتی یک شیء به آن عاقبتی که یک شیء به آن عاقبت ارجاع ... المرجع الیه،‌عاقبة الامر. مثلاً در داستان حضرت یوسف (علیه السلام) «هَذَا تَأْوِیلُ رُؤْیَایَ مِنْ قَبْلُ»[[3]](#footnote-3) این تأویل به معنای مرجع هست نه معنای مصدری «یَوْمَ یَأْتی تَأْویلُهُ»[[4]](#footnote-4) به معنای مصدر نیست به معنای اسم مفعول هست. یعنی یوم یأتی ما یرجع این مطلب به او مؤول، مؤول علیه حالا تعبیر بکنیم. خب این یک مطلب. پس تأویل گاهی اوقات به معنای مصدر هست گاهی اوقات به معنای اسم مفعول هست مفعول تأویل هم گاهی اوقات چیزی هست از سنخه کلام، از سنخه دالّ تعبیر بکنم مثل آیات قرآن

که دالّ هست مثل رؤیا که دالّ بر یک معنایی هستند رؤیاها کاشف از یک مکشوفی هستند یک چیزی از سنخ یک چیزی را به خواب بیننده برایش کشف می‌کنند خب آنجایی که تأویل به معنای ... آیات قرآن گاهی اوقات یک شیئی را تأویل یک واقعیت خارجی دانسته فرض کنید «ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْویلاً»[[5]](#footnote-5) می‌گوید این کار «أَحْسَنُ تَأْویلاً» هست اینجا تأویل به معنای عاقبت است که به معنای پادادش و ثواب که نتیجه شیء هست این شیء به او اعتبار اینکه این شیء به آنجا می‌رسد تأویل به کار می‌برند ثواب، پاداش، عاقبت عمل، تأویل گفته می‌شود. اینجا جایی هست که در مورد یک شیء خارجی تأویل گفته شده یک موقعی هست در مورد چیزهایی هست که از سنخ دالّ هست آنجایی که از سنخ دالّ باشد تأویل به معنای ... یک موقعی هست تفسیر ظاهری شیء هست این را تأویل می‌‌گویند تأویل حالا چه به معنای مصدریش باشد چه به معنای مفعولیش باشد در جایی گفته می‌شود که یک شیء را از مسیر اولیه‌اش منحرفش کند ممکن است مسیر واقعی هم همین مسیر باشد یعنی ببینید طرف خواب دیده، حضرت یوسف (علیه السلام) می‌آید خواب فرعون تأویل می‌کند یا خود حضرت یوسف (علیه السلام) خواب می‌بیند می‌گوید «رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لی ساجِدینَ»[[6]](#footnote-6) این یک معنای ابتدایی دارد که به ذهن همه خطور می‌کند که خب ستاره خورشید سجده و امثال اینهاست ولی یک معنای دیگری دارد که آن معنی هم مقصود است ولی معنای ارجاعی است یعنی معنای مقصود نهایی است نه مقصودی که از این لفظ استفاده بشود تأویل به معناست یعنی بیان مقصود نهایی از یک دالّ، مدلول نهایی نهایی که مدلول ظاهری نیست مدلولی که همه کس نمی‌فهمند اگر تأویل به معنای مفعولی باشد به معنای مصدری هم باشد یعنی بیان کردن معنای واقعیی که خلاف معنایی هست که همه می‌فهمند از آن معنایی که ابتداءً از این لفظ فهمیده می‌شود. بقیه‌اش إن‌شاءالله فردا.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»

1. . آل‏عمران، 7. [↑](#footnote-ref-1)
2. . تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزي، ج1، ص318؛ عيون أخبار الرضا (علیه السلام)، الشيخ الصدوق، ج1، ص261. [↑](#footnote-ref-2)
3. . یوسف، 100. [↑](#footnote-ref-3)
4. . الأعراف، 53. [↑](#footnote-ref-4)
5. . النساء، 59؛ الإسراء، 35. [↑](#footnote-ref-5)
6. . يوسف، 4. [↑](#footnote-ref-6)